

توس، شاهزاده کینه توز

تحلیلی از عباس پورگرامی

حکیم ابولقاسم فردوسی، ابر مرد ادب ایران، داستان ناکامی و کینه توزی توس پسر نوذر (دهمین شاه پیشدادی) را با دقت و مهارت بسیار در چندین حماسه مورد بررسی قرار داده و برای پارسی زبانان به یادگار گذاشته است. این داستان روایتی است از ناکامی توس برای جانشینی پدر، کینه توزی و بیزاری نسبت به زال و رستم، و حسادت و عداوت نسبت به سیاوش و کیخسرو

داستان از آنجا آغاز می شود که با درگذشت منوچهر جنگ بزرگی به خونخواهی تور بین توران و ایران شروع می شود. در این نبرد پر ماجرا، نوذر، شاهنشاه ایران، بدست افراسیاب، ولیعهد توران، کشته می شود. زال که پسران نوذر، توس و گستهم، را لایق جانشینی نمی یابد با توافق بزرگان پیرمردی از تبار فریدون بنام زو را به پادشاهی بر می گزیند. بعد از این اقدام بی سابقه، عداوتی عمیق در توس نسبت به زال شکل می گیرد چون او را از حق مسلم پادشاهی محروم کرده است

اگر داری توس و گستهم فر
سپاهست و گردان بسیار مر

نزیب بر ایشان همی تاج و تخت
بباید یکی پادشاه بیدار بخت

که باشد برو فره ایزدی
بتابد ز دیهیم او بخردی

یک روز توس و گیو در شکارگاه با دختری زیبا ولی بی پناه که خود را از تبار گرسیوز (برادر افراسیاب) می خواند برخورد می کنند. اندو نفر که برای تصاحب دختر جدل می کنند نزد کیکاوس برای تعیین تکلیف می روند. پادشاه که شیفته زیبایی دختر شده است، او را برای خود انتخاب می کند و از وصلت با او سیاوش بدنیا می آید. بعد از این اتفاق است که توس احترامی نسبت به اصالت سیاوش و نوه او کیخسرو در خود نمی یابد

بدو گفت توس ای فربنده ماه
ترا سوی این بیشه که نمود راه

که این را بر شاه ایران برید
بر آن کو نهد فرمان برید

چو کاوس روی کنیزک بدید
بخندید و لب به دندان گزید

بت اندر شبستان فرستاد شاه
بفرمود تا بر نشیند بگاه

یکی کودکی فرخ آمد پدید
کنون تخت بر ابر باید کشید

برای تدارک جنگ با توران به فرماندهی سهراب، کیکاوس گیو را به همراه نامه ای ستایشگرانه برای رستم به زابل می فرستد. پادشاه از گیو می خواهد که به همراه رستم و بدون اتلاف وقت به نزد او بیایند. رستم که با دیدن دامادش شادمان شده است علیرغم درخواست گیو برای راهی شدن بمدت چهار روز از او پذیرایی می کند. رستم برای رفتن عجله ندارد چون از عادت کیکاوس که او را فقط برای رزم فرا می خواند راضی نیست و همچنین می پندارد که سهراب توان مقاومت در برابر او را ندارد. گیو به رستم یادآوری می کند که کیکاوس به تاخیر آنان واکنش بدی نشان خواهد داد. سرانجام رستم به همراه گیو رهسپار پایتخت می شوند. کیکاوس از دیر رسیدن آنها بسیار خشمگین شده و به آنها درشتی می کند. او به توس دستور می دهد که رستم و گیو را بازداشت کرده و زنده بدار بیاویزد. رستم با خشم بیخردی و ناسپاسی کاوس را فریاد می کند. توس به رستم حمله ور می شود که او را بیرون بکشد ولی رستم با ضربتی او را واژگون می کند. تهمتن فریاد می زند که من شیر ژیان و تاج بخش هستم و در برابر خشم من کاوس مهتر نیست و در برابر نیروی من توس کهتری بیش نیست و با عصبانیت درباره ترک می کند

بگیر و ببر زنده بر دار کن
وزو نیز با من مگردان سخن

بزد تند دست بر دست توس
تو گفتی ز پیل ژیان یافت کوس

چو خشم آورد کاوس کیست
چرا دست یازد به من توس کیست

مقابله دیگر رستم با کیکاوس و توس زمانی است که سیاوش با مشورت رستم پیشنهاد افراسیاب را برای صلح بین ایران و توران می پذیرد. انگیزه سیاوش برای این پذیرش اجتناب از خونریزی است. شرایط صلح بازپس دادن شهرهای تصرف شده ایران و گروگان نگهداشتن صدن از خویشان افراسیاب برای تضمین پیمان می باشد. سیاوش از رستم می خواهد که برای تصویب پیمان صلح نزد کیکاوس برود. کیکاوس از توافق سیاوش با افراسیاب بسیار خشمگین شده و به رستم دستور می دهد که برای شروع جنگ بازگشته و بلافاصله گروگان های تورانی را به قتل برساند. رستم با دفاع از تصمیم سیاوش، از فرمان پادشاه سرپیچی می کند و راهی زابل می شود. کیکاوس رستم را از سپهسالاری عزل کرده و به توس فرمان می دهد که با جایگزینی رستم به نزد سیاوش رفته، پیمان صلح را لغو نموده، و سیاوش را به نزد او روانه کند

گروگان فرستد بنزدیک ما
کند روشن این رای تاریک ما

چنین گفت رستم که اینست رای
جزین روی پیمان نیاید بجای

چو کاوس بشنید، سر پر ز خشم
برداشت از ان کار و بگشاد چشم

سیاوش اگر سر ز پیمان من
بیچد نباید به فرمان من

به توس سپهد سپارد سپاه
خود و ویژگیان باز گردد ز راه

اگر توس جنگی تر از رستمست
چنان دان که رستم ز گیتی کمست

عداوت توس نسبت به کیخسرو در تعیین جانشین برای کیکاوس متجلی می شود. با فرار خسرو و مادرش به کمک گیو از دام افراسیاب، کیکاوس نوه و عروس خود را به گرمی پذیرا می شود. در حالی که گودرز از ولیعهدی خسرو حمایت می کند، توس اعتراض می کند که فریبرز برای جانشینی سزاورتر است چون خسرو نوه افراسیاب و تورانی زاده، ولی فریبرز فرزند شاه و ایرانی تبار است. این اختلاف انقدر شدید می شود که توس و گودرز با بدگویی و دشنام رو در روی هم واقع می شوند. برای رفع اختلاف، اندو سپهسالار نزد پادشاه می روند. کیکاوس که نمی خواهد یکی را بر دیگری ارج نهد فرمان می دهد هر کدام از اندو شاهزاده که توانست دژ بهمن در اردبیل را از تصرف اهریمنان بگشاید پادشاه خواهد شد

فریبرز فرزند کاوس شاه
سزاورتر زو به تخت و کلاه
چو فرزند باشد، نبیره کلاه
چرا بر نهد برنشیتند به گاه

به گیتی کسی چون سیاوش نبود
چنو راد و ازاد و خامش نبود
کنون این جهانجوی فرزند اوست
به فرو به پای و به چهر و به پوست

بدو گفت کاوس کین رای نیست
که فرزند هر دو به دل بر یکیست
ازیشان یکی کان بگیرد به تیغ
ندارم ازو تخت شاهی دریغ

ابتدا فریبرز و توس با سپاهی عظیم عازم اردبیل می شوند. در هنگام رسیدن به دژ، از زمین آتش هولناکی زبانه می کشد و جمعی از سپاهیان را می سوزاند. فریبرز و توس یک هفته در میان آتش، راهی برای ورود به دژ را جست و جو می کنند ولی سرانجام ناکام از گشودن آن باز می گردند. این بار خسرو و گودرز با لشکری مجهز عازم اردبیل می شوند. بهنگام رسیدن به دژ، خسرو نامه ای به زبان پهلوی نوشته که در آن از خودش که فره ایزدی دارد برای از بین بردن اهریمنان و آزادی ساکنان دژ یاد می کند. او از گیو می خواهد که با نیزه نامه را به دیوار دژ پرتاب کند. با اصابت نیزه، دیوارهای دژ شروع به ریزش می کنند. بفرمان خسرو، سربازان دژ را تیرباران می کنند و عده زیادی از اهریمنان را بهلاکت می رسانند و دروازه دژ را می گشایند با بازگشت پیروزمندانه خسرو، توس از سخنان خود پوزش می طلبد و مورد بخشش شهریار جوان واقع می گردد

فریبرز کاوس در قلبگاه
به پیش اندرون توس و پیل و سپاه
بنومیدی از جنگ گشتند باز
نیامد بر از رنج راه دراز

همی گفت کامروز روز نوست
نشست جهاندار کیخسروست
شد ان نامه ی نامور ناپدید
خروش امد و خاک دژ بر دمید

ز گفتار ها پوزش آورد پیش
بپیچید از آن بیهده رای خویش

ترا پوزش اکنون نباید به کار
نه بیگانه را خواستی شهریار

جهت خونخواهی سیاوش از افراسیاب، کیخسرو سپاهی را به فرماندهی توس عازم توران می کند. قبل از رفتن، کیخسرو به توس می گوید که به یک دو راهی خواهی رسید که یکی از آنها کلات نام دارد که کوهستانی و خوش آب و هواست و دیگری را چرم می نامند که بیابانی گرم و خشک است. کیخسرو به توس فرمان می دهد که راه چرم را انتخاب کند چون فرود مرزبان کلات است و او نمی خواهد که با برادر ناتنی خود درگیری ایجاد شود. توس به کیخسرو می گوید که بفرمان او از راه کلات نخواهد رفت. اما توس بر سران دو راه، علیرغم اعتراض گودرز، راه کلات را انتخاب می نماید و با رسیدن به دژ سپید، با فرود درگیر می شود. در جریان درگیری ها، فرود موفق می شود که پسر و داماد توس را هلاک کند و گیو و توس را با ناکامی مجبور به عقب نشینی نماید. سرانجام در مصاف با رهام و بیژن، فرود مجروح شده و در دژ سپید در اغوش مادرش در می گذرد. در بازگشت به ایران، کیخسرو توس را جهت نافرمانی و نابخردی زندانی می کند. سرانجام با وساطت رستم، کیخسرو او را آزاد کرده و به خدمتکاری ایران باز می گرداند

گذر بر کلات ایچ گونه مکن
کز آن ره روی خام گردد سخن
برادر به من نیز مانده بود
جوان بود و همزاد و فرخنده بود

همان به که لشگر بدین سو بریم
بیابان و فرسنگ ها نشمریم
ندیدیم ازین راه رنجی دراز
مگر بود لختی نشیب و فراز

چو رهام گرد اندر آمد به پشت
خروشان یکی تیغ هندی به مش
چنان که ش جدا گشت بازو ز دوش
همی تاخت اسب و همی زد خروش

به کین سیاوش فرستادتان
بسی پند و اندرز دادتان
ز خون برادر چو آگه شود
همه شرم و ازرم کوتاه شود

فردوسی علت اینکه زال توس و گسته هم را سزاوار پادشاهی و برازنده تاج و تخت نمی یابد چنین بیان می کند که پادشاه باید فره ایزدی و کردار خردمندی داشته باشد. توس و گسته هم هرچند از نظر نظامی قدرتمند و معتبر هستند ولی بسندگی و بصیرت کشورداری را ندارند. شاید زال بیاد می آورد که بزرگان ایران از سام خواسته بودند که پادشاهی را بخاطر بی کفایتی نوذر به عهده بگیرد که سام نپذیرفت. و این بی کفایتی نوذر بود که منجر به شکست ایران از توران و کشته شدنش شد احتمالاً زال همین فروزه را در توس و گسته هم یافته بود. در غیر این صورت، فردوسی مجازات پسر بخاطر خصلت ناپسند پدر را بهیچ عنوان جایز نمی داند. اما برای توس سپری کردن عمر با عداوت و حسادت بجهت حق کشی و ناکامی بسیار مشکل است و بارها موجب تصمیم اشتباه، خشم بی مورد، و واکنش نابخردانه او می شود. به همین دلیل همین رفتار، توس بارها مورد سرزنش و انتقاد رستم و گودرز قرار می گیرد